

# ۲۰۱۶: سال صعود مبارزه طبقاتی



گردآوری و ترجمه: آرام نوبخت

صفحه	عنوان
۳	امریکا: صعود دوباره مبارزه طبقاتی
۷	سرمایه مالی بین المللی و اعتصابات فرانسه
۱۱	یونان: اعتصاب کارگران یونان علیه سیاست های ریاضتی سیریزا
۱۵	چین: خروج اعتراضات به دنبال حذف مشاغل
۱۸	هند: اعتصاب ده ها میلیون تن علیه سیاست های حکومت مودی
۲۳	کشتار وواهاکا و فوران مبارزه طبقاتی در مکزیک



## امریکا: صعود دوباره مبارزه طبقاتی

بری گری

نشانه های فزاینده ای از پایان یافتن یک ربع قرن به چشم می خورد که طی آن مبارزه طبقاتی در امریکا، بریتانیا و سایر کشورهای صنعتی به طور مصنوعی منکوب می شد. هفته های اخیر شاهد موجی از اعتصابات و اعتراضات بوده اند؛ اعتراضات فرانسه علیه «اصلاح» ارتجاعی قانون کار، آن هم علی رغم اعمال وضعیت فوق العاده از سوی حکومت راست گرای «حزب سوسیالیست»؛ اعتصاب عمومی کارگران یونان در برابر سیاست های ریاضتی حزب چپ‌نمای «سیریزا»؛ اعتصابات کارورزان پزشکی بریتانیا علیه کاهش هزینه های اجتماعی به دست حکومت حزب محافظه کار و با حمایت «حزب کارگر»؛ اعتصاب کارکنان بخش کنترل ترافیک هوایی در بلژیک؛ و اعتصابات کارگران هند و چین.

در ایالات متحده امریکا، اعتصاب ۳۹ هزار کارگر «ورایزن»، غول مخابراتی جهان، به عنوان بزرگ‌ترین توقف کار در امریکا طی سال های گذشته، اکنون در ششمین هفته خود است. این تجلی رشد مبارزه طبقاتی در مرکز سرمایه داری جهانی است، اگرچه در مراحل جنینی خود. این همراه بوده است با یک سلسله اعتصابات و اعتراضات تمارضی معلمان «دیترویت» و سایر شهرها و همین طور موجی از اعتراضات اجتماعی مثل تظاهرات علیه مسمومیت آب شهر «فلینت» (میشیگان) و اعتراضات به کشتار پلیسی کارگران و جوانان بی سلاح.

همه این مبارزات در مواجهه با خیانت و خرابکاری اتحادیه ها رخ می دهند. اتحادیه های ورایزن - «کارگران مخابرات امریکا» (CWA) و «برادری بین المللی کارگران برقکار» (IBEW) - کارگران ورایزن را منزوی نموده و هیچ کاری برای مخالفت با اعتصاب شکنی شرکت و حملات خشونت آمیز اعتصاب شکن ها، با بدرقه و محافظت پلیس، به صفوف اعتراضی معترضین نکرده اند.

آن ها برای پایان دادن به اعتصاب و تحمیل یک قرارداد خائنانه لحظه شماری می کنند. ۸۸ عضو دمکرات کنگره، به عنوان متحدین اتحادیه های CWA و IBEW، در اقدامی شتابزده برای پایان دادن به خروج اعتراضی کارگران، نامه سرگشاده ای را روز پنج شنبه برای پایان به اعتصاب منتشر کردند.

سال ۲۰۱۵، اتحادیه «کارگران متحد خودروسازی» (UAW) به زحمت در مهار شورش کارگران خودروسازی علیه قراردادهای خائنانه ای که با خودروسازان مستقر در دیترویت منعقد کرده بودند، موفقیتی به دست آورد. با وجود بهترین تلاش های بروکراسی اتحادیه ای، سال گذشته، شاهد افزایش ملایم اما قابل توجه فعالیت های اعتصابی بوده است.

داده هایی که فوریه گذشته از سوی «اداره آمار کار» (BLS) منتشر شد، نقطه عطف مبارزه طبقاتی در امریکا را به طور کمی نمایش می دادند. این داده ها نشان دهنده افزایش ۴۰۰ درصدی تعداد روزهای ازدست رفته در اختلافات کارگری مهم سال ۲۰۱۵ نسبت به سال گذشته هستند. بخش اعظم این افزایش، به دلیل اعتصاب چهار ماهه ۵ هزار کارگر نفت در سرتاسر امریکا در آن سال و همین طور اعتصاب کارفرمایان شرکت ATI در پیتسبرگ با بستن درها به روی ۲ هزار و ۲۰۰ کارگر فلزکار بود.

اعتصاب و رایزن شمار روزهای ازدست رفته به دلیل توقف کار را در سال ۲۰۱۶ به طور چشم گیری بالا خواهد برد. در این بین قراردادهای کار هنوز انتظار ۵۷۳ هزار کارگر پست، صدها هزار نفر از کارمندان و معلمان عمومی بخش ایالتی و محلی و صدها هزار نفر از کارگران خرده فروش را می کشند.

سطح فعالیت اعتصابی بسیار پایین تر از آن چیزی است که از دهه ۱۹۴۰ تا دهه ۱۹۸۰ مرسوم بود. سال ۲۰۱۵، ۱۲ توقف کار مهم (توقف کاری که شامل ۱۰۰ کارگر و بیش تر باشد) با دخالت ۴۷ هزار کارگر وجود داشت که نسبت به سال قبل افزایش نشان می دهد. این قابل مقایسه است با سال اوج توقف کار در امریکا، ۱۹۵۲، زمانی که ۲٫۷ میلیون کارگر در ۴۷۰ مورد اختلاف کارگری-کارفرمایی مهم شرکت کردند.

در دهه ۱۹۸۰، AFL-CIO به موجی از اعتصابات تند علیه اخراج های دسته جمعی، کاهش دستمزدها و مانع تراشی بر سر راه تشکل یابی، خیانت کرد که شروع آن خرابکاری تعمدی در اعتصاب مراقبین پرواز PATCO در سال ۱۹۸۱ و حمایت تلویحی آن از اخراج و وارد کردن ۱۱ هزار اعتصاب کننده به فهرست سیاه به دست حکومت ریگان بود. این امر منجر به آن شد که اعتصاب ها تا چندین دهه به پایین ترین سطوح تاریخی خود برسند. رشد نابرابری اجتماعی و صعود رکورددار دارایی های نخبگان مالی و شرکت ها مستقیماً به ناپدید شدن هر یک از اشکال مبارزه طبقاتی سازمان یافته ارتباط داشت.

سقوط نظام مالی در سال ۲۰۰۸ و متعاقباً یورش به مشاغل، دستمزدها و برنامه های اجتماعی، طبقه کارگر را سردرگم و گیج کرد. اما وقتی روشن شد که طبقات حاکم جهانی قصد دارند از این بحران برای محو تمامی دستاوردهای اجتماعی گذشته و تنزل طبقه کارگر به فلاکت و بی چیزی استفاده کنند، کارگران آغاز به درک این موضوع کردند که هیچ آلترناتیوی غیر از مبارزه سخت وجود ندارد.

احیای مبارزه طبقاتی، نمود سیاسی خود را در چرخش کارگران به ضد تمامی احزاب «چپ» رسمی می یابد که مورد حمایت اتحادیه ها هستند: حکومت حزب کارگر در بریتانیا، حزب سوسیالیست در فرانسه و حزب سوسیال دمکرات در آلمان.

در امریکا، رشد مبارزه جویی طبقه کارگر همراه است با مراحل آغازین رادیکالیزه شدن سیاسی عمیق، که مقدمتاً در حمایت وسیع از برنی ساندرز بازتاب یافت. کسی که ادعای سوسیالیست بودن اش، باعث بزرگنمایی جاذبه اش برای میلیون ها تن از کارگران و جوانانی شده است که سرمایه داری را رد می کنند و در جستجوی آلترناتیو رادیکال هستند. کمپین ساندرز یک واکنش پیشگیرانه به رشد مبارزه طبقاتی و خطر ظهور جنبش مستقل سیاسی و انقلابی طبقه کارگر است. هدف این کمپین، این است که جنبش را در دام حزب دمکرات نگه دارد.

کمپین دونالد ترامپ به همین ترتیب یک واکنش پیشگیرانه به رشد اپوزیسیون طبقه کارگر در برابر دستگاه اقتصادی و سیاسی موجود است. هدف آن، این است که جنبش را در مجاری ناسیونالیستی و شووینیستی بیندازد و شرایط را برای استفاده مستقیم تر از خشونت برای سرکوبی تنش های اجتماعی در داخل کشور فراهم آورد.

احیای مبارزه طبقاتی شاید در مراحل اولیه خودش باشد، اما به طور انفجاری گسترش خواهد یافت. محرک عینی پشت آن، بحران نظام سرمایه داری جهانی است که هیچ چیز جز فقر، دیکتاتوری و وحشت جنگ هسته ای جهانی در چننه ندارد. همه این مبارزات، چه اعتصابات باشند و چه اعتراضات اجتماعی، یک رشته موضوعات انقلابی و مسأله تسخیر قدرت را طرح می کنند.

نخستین وظیفه ای که در برابر کارگران قرار می گیرد، نیاز به گسست از بروکراسی های کارگری ارتجاعی و حامی سرمایه داری است. اما همان طور که لئون تروتسکی در برنامه بنیانگذاری انترناسیونال چهارم، «برنامه انتقالی»، توضیح داد، نیروهای عینی نیرومندی هستند که این وظیفه را تسهیل می کنند:

«جهت گیری توده ها نخست با شرایط عینی سرمایه داری محتضر و دوم با سیاست های خائنانه سازمان های کارگری قدیم تعیین می شود. در بین این عوامل، اولی البته یک عامل تعیین کننده است: قوانین تاریخ، نیرومندتر از سازوبرگ بروکراتیک هستند».

نیاز فوری و فوری در این میان، بنا نهادن یک رهبری انقلابی مارکسیستی برای متحد ساختن تمام مبارزات مختلف به یک مبارزه طبقاتی واحد و تأمین آن با یک چشم انداز سیاسی انقلابی است.

۲۱ مه ۲۰۱۶

## سرمایه مالی بین المللی و اعتصابات فرانسه

نیک بیمز

این که حکومت «حزب سوسیالیست» فرانسوا اولاند تمام قوای دولت فرانسه را بر ضد کارگران اعتصابی پالایشگاه نفت و سایر کارگران بسیج کرده است، تنها نوک پیکان تهاجم نمایندگان سرمایه مالی بین المللی به طبقه کارگر فرانسه و اروپا را نشان می دهد.

از زمان بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ و به خصوص از زمان بحران یورو در سال ۲۰۱۲ و دومین دور رکود مضاعف، صندوق بین المللی پول و بانک مرکزی اروپا و سایر نهادهای مالی خواهان اجرای آن چیزی هستند که به طور مؤدبانه و ملایم «اصلاحات ساختاری» نامیده می شود. طرح اصلی در پس این اصلاحات، عبارت است از رونق بخشیدن به سودآوری سرمایه داری فرانسه و به طور کلی سرمایه داری اروپا.

هدف از «اصلاح ساختاری»، آغاز حملات وحشیانه به شرایط زندگی طبقه کارگر از طریق باز گذاشتن دست کارفرمایان به استخدام ها و اخراج های خودسرانه، نابودی حمایت های قانونی در برابر اخراج ها، کاستن از مزایای بیکاری و پایین آوردن هزینه خدمات اجتماعی دولتی است.

در همان حال که نیروی پلیس برای حمله به کارگران اعتصابی پالایشگاه نفت «مارسی» اعزام می شد، صندوق بین المللی پول آخرین نسخه های سیاست اقتصادی خود را برای فرانسه آغاز کرد. این تمهیدات بر تکنیک های افزایش «انعطاف پذیری» بازار کار و کاهش مزایای بازنشستگی و سایر خدمات اجتماعی متمرکز هستند.

صندوق بین المللی پول اعلام کرد که اجرای قانون کار «الخُمری»، به عنوان موضوع تمرکز اعتصابات اخیر، «گامی به جلو است که آزادی عمل توافقنامه های کار در سطح شرکت ها را افزایش و باتکلیفی قضایی حول اخراج ها را کاهش می دهد». اما در عین حال تأکید کرد که بیش از این باید انجام پذیرد.

به بیان دیگر، مقررات حاکم بر دستمزد ملی و شرایط کار باید به طور مداوم به وضعیت مرسوم سال های دهه ۱۹۳۰ و فرای از آن بازگردانده شود و موانع قانونی بر سر راه توانایی شرکت ها به استخدام و اخراج حذف شوند. این برنامه ای است که حکومت اولاند اکنون در تلاش است با زور دولت اعمال کند.

صندوق بین‌المللی پول، عواملی مانند «قراردادهای متمرکز کار برای بیش از ۷۰۰ شاخه؛ روال قضایی طولانی و نامشخص دربارهٔ اخراج‌ها؛ دسترسی نسبتاً آسان به مزایای رفاهی و بیکاری» و همین‌طور «حدّ اقل دستمزد نسبتاً بالا» را از جملهٔ عواملی دانست که بازار کار فرانسه را دچار «سازگاری کمتر» با تحولات اقتصاد جهانی کرده‌اند.

خواستهٔ مهم دیگر، کاهش مخارج دولتی است که به تأکید صندوق بین‌المللی پول «در کانون مشکلات مالی فرانسه» قرار دارد. در عوض این نهاد خواهان محدودسازی «مزایای کار در تمامی سطوح حکومت که به پایین آمدن فیش حقوقی یاری خواهد رساند»، کاهش مزایای بازنشستگی از طریق بالا بردن سن بازنشستگی، گسترش «آزمون تعیین وضع» برای بهره‌مندی از مزایای اجتماعی و عقلایی ساختن خدمات بیمارستانی به منظور کاهش هزینه‌ها شد.

این تهاجم در یکی از نقاط عطف حساس فروپاشی رو به تعمیق اقتصاد جهانی و نظام مالی بین‌المللی سر می‌رسد. از سال ۲۰۱۲ و پس از آن که «ماریو دراگی»، رئیس بانک مرکزی اروپا متعهد شد برای جلوگیری از سقوط یورو «هر آن چه لازم باشد» انجام دهد، بانک مرکزی سیاست «تسهیل کمی»، یعنی پمپاژ تریلیون‌ها یورو به نظام مالی را دنبال کرده است.

این سیاست‌ها هیچ کاری برای بهبود اقتصاد واقعی از پیش نبرده‌اند. تنها اثر آن‌ها، تشویق سوداگری در بازارهای مالی بوده و به نابرابری اجتماعی به مراتب وخیم‌تر انجامیده است. سرمایه‌گذاری در اقتصاد واقعی، به عنوان نیروی محرک رشد اقتصادی، تقریباً ۲۵ درصد پایین‌تر از آن چه که تا پیش از سال ۲۰۰۸ بود، باقی مانده است و بخش‌های وسیعی از اقتصاد منطقهٔ یورو به سطوح تولید هشت سال پیش خود نرسیده‌اند.

آغاز نرخ‌های بهرهٔ منفی از سوی بانک مرکزی اروپا در اوایل سال جاری نیز به همین ترتیب از ایجاد هرگونه بهبود اقتصادی عاجز بوده است. در واقع معرفی نرخ بهرهٔ منفی و اقدام مشابه بانک ژاپن، تنها به بی‌ثباتی بازارهای مالی جهانی در میانهٔ تنش‌های فزایندهٔ قدرت‌های اصلی سرمایه‌داری افزوده است. قدرت‌هایی که در اقتصاد جهانی راکد کنونی، برای دستیابی به بازارها و سود مبارزه می‌کنند.

دراگی، ضمن تن دادن به خواسته‌های بانک‌ها و مؤسسات مالی با عرضهٔ بی‌پایان پول ارزان، کاملاً آگاه است که این سیاست‌ها به خودی خود برای حفظ موقعیت سرمایه‌داری اروپا در مبارزهٔ اقتصادی شدید جهانی



علیه رقابیش کافی نیست. در نگاه نخبگان مالی حاکم، کل نظام خدمات اجتماعی و مقرراتِ پسا‌جنگ که پس از تجربه فاشیسم در دهه ۱۹۳۰ برای به تعویق انداختن خطر انقلاب اجتماعی معرفی شده بودند، اروپا را غیررقابتی کرده است و از این رو باید از میان برود. این محتوای اصلی خواست «اصلاحات ساختاری» است.

دراگی در سخنرانی خود حول این موضوع در ماه مه ۲۰۱۵، خاطر نشان کرد که او در هر یک از کنفرانس های مطبوعاتی خود از زمان احزاب ریاست بانک مرکزی اروپا، ملاحظاتهش را با «خواست تسریع اصلاحات ساختاری در اروپا» به پایان می برده است. چرا که به زعم او، این باعث افزایش بهره وری و «انعطاف پذیری قیمت و دستمزد»، یعنی رونق سودآوری خواهد شد.

فوریت و ضرورت بیش تر این وظیفه از منظر نخبگان حاکم، در گزارش سالیانه بانک مرکزی اروپا در ماه آوریل برجسته می شود. گزارش مذکور بعد از طرح این ادعا که سیاست های کنونی مؤثر واقع شده اند، با گفتن این که سال ۲۰۱۶ «سالی چالش برانگیز» برای بانک مرکزی خواهد بود، ارزیابی پیشین خود را اساساً رد کرد: «ما با تردید درباره چشم انداز اقتصاد جهانی رو به رو هستیم. شاهد تداوم نیروهایی در جهت تورم منفی هستیم و پرسش هایی درباره سمت و سوی اروپا و بازگشت آن به شوک های جدید پیش روی ما قرار دارد».

همه این ها یعنی تقریباً هشت سال پس از شروع فروپاشی اقتصاد جهانی، به جای آن که «بهبود اقتصادی» در افق دید باشد، وضعیت سرمایه جهانی در حال حادث شدن است.

بحران عمیق اقتصادی، درست مانند سال های دهه ۱۹۳۰، طبقات حاکم فرانسه و سرتاسر جهان را به سوی جنگ و میلیتاریسم، همراه با احیای یورش به طبقه کارگر و حملات به حقوق دمکراتیک در داخل سوق می دهد. از این رو آن چه در فرانسه دارد آشکار می شود، نمود گرایش ها و روندهای جهانی به حادثترین شکل است.

اهمیت این بحران را تنها زمانی می توان به طور کامل دریافت که آن را در بستر تاریخ یک ربع قرن گذشته ببینیم.

سقوط اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ با موجی از پیروزی طلبی بورژوازی و نمایندگان سیاسی آن مورد استقبال قرار گرفت. انحلال شوروی به عنوان «مرگ سوسیالیسم» و «پیروزی» بازار معرفی شد؛ این واکنشی بود که

در تمام گرایش های خرده بورژوازی چپ نمایی که خود را عمیق تر از پیش در ساختارهای دولت سرمایه داری و دستگاه سیاسی آن ادغام کرده بودند، بازتاب یافت.

تنها کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم بود که توضیح داد انحلال اتحاد شوروی، نه مرگ سوسیالیسم، که در عوض سقوط استالینیسیم و برنامه ناسیونالیستی «سوسیالیسم در یک کشور» تحت تأثیر جهانی شدن تولید بوده و این که جهان نه فقط فرسنگ ها با رسیدن به یک تعادل جدید سرمایه داری فاصله دارد، بلکه وارد دوره جدیدی از جنگ ها و انقلاب شده است.

با این حال فروپاشی اتحاد شوروی، منجر به سردرگمی عظیمی در میان طبقه کارگر شد. اما گرایش های بنیادینی که کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم تشخیص داده بود، اکنون دارند به سطح می آیند و صعود دوباره مبارزه طبقاتی را رقم زده اند. وظیفه فوری و فوری کنونی، عبارت است از بسیج طبقه کارگر سرتاسر اروپا در حمایت از کارگران فرانسوی در مبارزه با حکومت اولاند و نخبگان مالی صف کشیده در پشت وی. این جنبش باید به یک چشم انداز سوسیالیستی و انترناسیونالیستی به سوی مبارزه برای قدرت سیاسی و ساختن کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم به عنوان حزب انقلابی رهبری کننده آن مسلح شود.

۲۵ مه ۲۰۱۶

## اعتصاب کارگران یونان علیه سیاست های ریاضتی سیریزا

کریستوف واندرایر

اواخر هفته، توده های کارگران یونان در یک اعتصاب عمومی گرد آمدند و ده ها هزار نفر علیه بسته ای از سیاست های وحشیانه ریاضتی که از سوی سیریزا (ائتلاف چپ رادیکال) اتخاذ و یکشنبه شب در پارلمان تصویب شد، دست به تظاهرات زدند. در آتن، هزاران نفر به خیابان ها ریختند و شعارهایی را نظیر «برای بیرون انداختن حکومت، اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول برخیزید!» و «نه به تاراج تأمین اجتماعی» فریاد زدند.

اعتصاب سه روزه، بخش های وسیعی از اقتصاد یونان را زمینگیر کرد. رانندگان مترو، اتوبوس و قطار، معلمان، کارکنان بخش عمومی، خبرنگاران، خدمه کشتی های فرابر، رفتگران و کارگران بخش خصوصی در این اعتصاب شرکت داشتند. حتی صاحبان کیوسک ها و مغازه های کوچک نیز دست از کار کشیدند.

اما این مانع از آن نشد که سیریزا به نفع افزایش ۵,۳ میلیارد یورویی مالیات نزولی و کاهش ۱,۸ میلیارد یورویی مزایای بازنشستگی در پارلمان رأی ندهد. این سیاست ها شامل افزایش مالیات بر ارزش افزوده (مالیات بر فروش) از ۲۳ به ۲۳ درصد، افزایش مالیات کارگران کم درآمد و کسب و کارهای خرد و افزایش ۲۰ درصدی سهم پرداختی کارکنان بابت مزایای بازنشستگی برای بخش های زیادی از نیروی کار کشور می شود.

این حملات، تنها اخیرترین موارد از یک سلسله تمهیدات اجتماعی ارتجاعی هستند که حکومت نخست وزیر الکسیس سیراس صورت داده است. حکومت سیریزا پیش تر نیز سهم پرداختی بابت مزایای بازنشستگی را افزایش داد، از مزایا کاست و سن بازنشستگی را به ۶۷ سال افزایش داد. این کاهش هزینه های عمومی به بخش اعظم جمعیت آسیب رسانده است. در یونان به دلیل بیکاری وسیع و تکه پاره شدن «تور ایمنی اجتماعی» به دست اتحادیه اروپا، دستمزد کارگران ۳۰ درصد سقوط کرده است و کل خانواده ها مجبور هستند که برای بقای خود به مزایای ناچیز بازنشستگی متکی باشند. به علاوه، دارایی های عمومی خصوصی شده اند که این نیز خود به کاهش بیش تر حقوق و مشاغل انجامیده است.

پاسخ نیرومند به فراخوان اعتصاب علیه حکومت سپراس که ژانویه ۲۰۱۵ با وعده پایان دادن به سیاست های ریاضتی دیکته شده اتحادیه اروپا انتخاب شد، نتیجه این تجربه تلخ است. میلیون ها کارگر دارند به نتایج مشخصی درباره سیریزا می رسند. اکنون بیش از پیش درک می شود که حکومت سیریزا چیست: یک حکومت بورژوازی ارتجاعی که در خدمت منافع سرمایه اروپایی و بین المللی قرار دارد. حزب به اصطلاح «چپ» سیریزا، ابزار «سی.آی.ای» و بانک ها است و مصمم به دفاع از اتحادیه اروپا و نجات طبقه سرمایه دار ورشکسته یونان با تحمیل بی نوایی و فلاکت به طبقه کارگر.

اعتصاب عمومی این هفته، علامتی است دال بر احیای مبارزه طبقه کارگر پس از شوک و ناامیدی حاصل از خیانت های سیریزا. این مبارزه باید درست گرفتن از این تجربه تلخ خود از سیریزا در سال ۲۰۱۵ را نقطه عزیمت خود قرار دهد.

سیریزا با بهره برداری از اپوزیسیون وسیع اجتماعی در برابر اتحادیه اروپا، صندوق بین المللی پول و بانک ها به دنبال چهار سال ریاضت ویرانگر، به قدرت رسید. این سازمان تا مدت ها در حاشیه حزب سوسیال دمکرات «پاسوک» فعال بود، حزبی که نخستین بار درخواست های ریاضتی اتحادیه اروپا را اجرا کرد. سپراس خود تا پیش این که اجازه پیدا کند روی کار بیاید، در طی دید و بازدیدهاش از واشنگتن و کشورهای اصلی اروپایی، تمام و کمال بررسی شده بود.

نتایج اتحاد سیریزا با امپریالیسم امریکا و اروپا، بلافاصله پس از روی کار آمدن حزب پدیدار شد. وقتی سپراس، حزب راست افراطی «یونانی های مستقل» را به عنوان شریک ائتلافی خود معرفی کرد، سیریزا مطلقاً هیچ کاری نکرد تا اپوزیسیون گسترده ای را که نه فقط در یونان بلکه در سرتاسر اروپا در برابر ریاضتی که طی هفت سال بحران اقتصادی شکل گرفته بود، بسیج کند. در عوض سیریزا چند هفته پس از قدرت گیری، وعده های انتخاباتی خود را مبنی بر پایان دادن به برنامه ریاضتی اتحادیه اروپا زیر پا گذاشت و به تداوم بسته نجات مالی با شروط درخواستی اتحادیه اروپا، صندوق بین المللی پول و بانک مرکزی اروپا تن داد.

وقتی اکثریت قاطع مردم یونان در فراندوم ۵ ژوئیه رأی «نه» به ریاضت اتحادیه اروپا دادند، سیریزا رأی مردم را نادیده گرفت و به چنان کاهش های جدیدی در هزینه های اجتماعی تن داد که به مراتب فراتر از سیاست های اخلاف محافظه کار و سوسیال دمکرات آن می رفت. در دوره حکومت سیریزا، بحران اجتماعی

تشدید شده است، به طوری که بیکاری رسمی در سطح ۲۵ درصد است و یک سوم خانوارها در فقر زندگی می کنند.

خصلت طبقاتی سیریزا و تمام سازمان های خرده بورژوازی چپ‌نمایی که این حزب را به عنوان آلترناتیو «مترقی» طبقه کارگر ترویج می کردند، تماماً افشا شده است. هر چه بحران عمیق تر و تنش های درون اتحادیه اروپا تندتر باشد، سیریزا نیز به همان اندازه با بی پروایی بیش تری به عنوان مدافع سرمایه داری یونان و اروپا عمل و با اتحادیه اروپا و نهادهای مالی بین المللی برای دفاع از امتیازات پایگاه اجتماعی خود در میان بورژوازی و اقشار بالایی طبقه متوسط همکاری می کند.

در این جنایت سیاسی، سیریزا شرکای جرم بسیاری دارد. اتحادیه های کارگری اصلی یونان متحدین نزدیک سیریزا هستند و هر آن چه را که در توان دارند برای محدود کردن اعتصابات و تبدیل آن ها به اعتراضات بی یال و اشکم به کار می بندند. گروه های چپ نمای سراسر جهان، از «سازمان سوسیالیستی بین المللی» در امریکا تا «حزب چپ» آلمان و «حزب ضد سرمایه داری نوین» فرانسه، به استقبال حکومت سیریزا شتافتند و خیانت های آن را زیر فرش کردند. این سازمان ها یا مستقیماً برای انقیاد طبقه کارگر به دست سیریزا فعالیت کرده اند یا به این توهم دامن زده اند که با فشار از پایین می توان حکومت سیریزا را به اتخاذ یک مسیر نو و مترقی واداشت.

بیش از یک سال حضور این حکومت نشان داده است که این حکومت نمی تواند به مدافع منافع کارگران تبدیل شوند، چرا که این حکومت و حزب رهبری کننده آن، سیریزا، ابزارهایی در دست طبقه سرمایه دار هستند.

طبقه کارگر یونان در همان حال که مبارزه خود را احیا می کند، باید آگاهانه سرنگونی حکومت سیریزا و بسیج انقلابی کارگران، جوانان و تمامی اقشار تحت ستم جامعه در سرتاسر اروپا و جهان را وظیفه خود قرار دهد. طبقه کارگر یونان باید به مبارزه سیاسی بی رحمانه ای علیه سیریزا و تمامی سازمان های چپ نما دست بزند، از جمله علیه «حزب کمونیست یونان» که منتقد سیریزا است، اما از منظر ناسیونالیسم یونانی، و در عین حال با اتحادیه های کارگری برای مهار و خفه کردن اپوزیسیون طبقه کارگر همکاری می کند.

طبقه کارگر باید مبارزه را از دست اتحادیه های کارگری بگیرد و سازمان های مبارزاتی خود را ایجاد کند: کمیته های اعتصاب کاملاً مستقل از بروکراسی اتحادیه ها، احزاب بورژوازی و دولت. این سازمان های مبارزاتی حقیقتاً دمکراتیک، هسته اصلی ارگان های قدرت کارگری را شکل خواهند داد.

همان طور که کمیته بین المللی انترناسیونال چهارم ماه نوامبر پیش در بیانیه ای زیر عنوان «درس های سیاسی خیانت سیریزا در یونان» توضیح داد، «این رویدادها اثبات کرده اند که طبقه کارگر با اتکا به حکومت های بورژوازی - حتی آن هایی که از احزاب به اصطلاح «چپ رادیکال» نیرو جذب کرده اند - یا با تلاش برای فشار به چنین حکومت هایی جهت انجام سیاست های مناسب حال خود، حتی حداقلی ترین منافع اش را نمی تواند مورد دفاع قرار دهد. سیاست های سیریزا نشان می دهد که کارگران انتخابی ندارند جز پیمودن مسیر انقلابی».

۹ مه ۲۰۱۶

## چین: خروش اعتراضات به دنبال حذف مشاغل



سال گذشته و به خصوص در ماه های پایانی، چین شاهد صعود ناگهانی شمار مبارزات کارگری بود. سال گذشته در مجموع ۲ هزار و ۷۷۴ اعتصاب و اعتراض کارگری به ثبت رسید، در حالی که این رقم برای سال ۲۰۱۴، یک هزار و ۳۷۹ مورد بود. این ارقام از سوی سازمان مردم نهاد «بولتن کارگری چین» که در هنگ کنگ مستقر است، بر مبنای گزارش های موجود بر روی رسانه های اجتماعی گردآوری شده است. حوزه اصلی تنازعات در صنعت ساخت و ساز بود که ۳۶ درصد کل مورد اعتراض در سال ۲۰۱۵ را شکل می داد. این بازتابی است از کاهش ۲۵ درصدی ساخت و سازهای جدید در سرتاسر چین و لغو بسیاری از پروژه ها. بخش ساخت کالاهای صنعتی نیز ۳۲ درصد کلیه اعتصابات و اعتراضات را دربرمی گرفت.

بین کسادى اقتصادى و صعود عظيم مبارزات كارگرى ارتباط متقابل غيرقابل انكارى وجود دارد. «بولتن كارگرى چين» خاطر نشان مى كند كه «افزايش اعتصابات و اعتراضات، حول و حوش کاهش زمان کاهش ارزش يونان در روز ۱۱ اوت و متعاقباً سقوط بازار سهام آغاز شد و در طى سه ماه آخر سال ادامه يافت».

## عدم پرداخت دستمزدها

اكثر اعتصابات، بالغ بر ۷۵ درصد، بر سر عدم پرداخت دستمزدها يا مزاياى اجتماعى بودند. تنها ۱۶۸ مشاجره (شش درصد) به طور اخص مرتبط با خواست دستمزدهاى بالاتر بود و همان طور كه «بولتن كارگرى چين» مى نويسد «جرقه هاى بسيارى از اين اعتراضات به دليل کاهش ناگهانى پرداختى ها روشن شدند». در سال ۲۰۱۲، زمانى كه اقتصاد هنوز با رونق رو به رو بود، تقريباً يك سوم اعتصابات مرتبط به مطالبه دستمزدهاى بالاتر بودند. اين نشان دهنده يك چرخش قابل توجه به سوى مبارزات طبقه كارگر از حالت «تهاجمى» به «تدافعى» است.

بارى ديگر، اكثريت اعتصابات در «گواندونگ»، بزرگ ترين اقتصاد استانى كشور رخ دادند. از ۸۸۶ مورد اعتصاب/اعتراض ثبت شده در بخش ساخت كالاهاى صنعتى در سال گذشته، ۲۶۷ مورد در «گواندونگ» صورت گرفت كه ۳۰ درصد كل اعتراضات و اعتصابات اين بخش را شكل مى دهد.

«گواندونگ» هم چنين نخستين محلى بود كه در آن سركوب دولت عليه اعتراضات كارگران صورت گرفت. يك چهارم تمامى افراد بازداشت شده به دليل شركت در اعتصابات، در «گواندونگ» بودند. در مجموع سال گذشته ۸۳۱ مورد اعتراض در اقصى نقاط چين رخ داد با مداخله پليس رو به رو شدند. روز ۴ دسامبر، پليس «گواندونگ» هفت فعال سرشناس سازمان هاى مردم نهاد كارگرى را بازداشت كرد و به اسم «ثبات»، فصل جديدى را در سركوب حكومتى باز كرد.

## حذف مشاغل فولاد و زغال سنگ

ماه ژانويه «شوراى دولتى» از برنامه حذف ظرفيت توليد فولاد چين به ميزان ۱۰۰ تا ۱۵۰ ميليون تن خبر داد. هيچ چهارچوب زمانى براى اين کاهش ها اعلام نشد كه همين امر انعكاسى از هراس حكومت از نارضائى اجتماعى گسترده بود.



«مؤسسه برنامه ریزی و پژوهش صنعت متالورژی چین» به عنوان یک هیئت پژوهشی اعلام می کند که کاهش ظرفیت تولید می تواند منجر به حذف ۴۰۰ هزار شغل شود. «شرکت سرمایه بین المللی چین» نیز طی هشدار جدی جداگانه اعلام کرد که طرح های حکومت برای کاهش تولید صنایع فولاد، زغال سنگ، سیمان، آلومینیوم و شیشه می تواند منجر به ۳ میلیون اخراج در طی ۲ تا ۳ سال آینده شود.

کارگران صنعت فولاد و سایر صنایع سنگین هم اکنون از تنزل درآمدها، «مرخصی» اجباری و افزایش ناامنی آسیب دیده اند. با هجوم مازاد ظرفیت به بازار، بهای فولاد در سال گذشته ۳۷ درصد سقوط کرد. توسعه کور و بی برنامه و سفته باری را باید مقصر دانست. کارفرمایان ثروتمندتر شدند، و اکنون کارگران را به حال خود رها می کنند که بار آن را به دوش بکشند!

روزنامه «هند امروز» نسبت به یک «زمستان نارضایتی» در چین هشدار می دهد و گزارش زیر را از اعتراض یک کارگر در «هیبی» منتشر کرد: «ماه دسامبر، یک صبح زمستانی، حدود یک صد کارگر شرکت فولاد و آهن شینگ لونگ به سمت دفاتر حکومت محلی در تانگ شان، با فاصله دو ساعت در شرق پکن، حرکت کردند. چند روز قبل، این شرکت ناگهان اعلام کرد که در حال تعطیل کردن یکی از معادن زغال سنگ خود است. کارگران که هفت ماه حقوق نگرفته بودند، با کمی هشدار رو به رو شدند».

## هند: اعتصاب ده ها میلیون تن علیه سیاست های اقتصادی راست گرایانه حکومت و نقش استالینیست ها-مائوئیست ها

دیپال جایاسکرا

ده ها میلیون تن از کارگران سراسر هند دیروز در اعتصابی علیه اصلاحات اقتصادی مشوق ابرشرکت ها و سیاست های ریاضتی اجرایی حکومت نخست وزیر «نارندرا مودی» از «حزب مردم هند» (BJP) شرکت کردند.

این اعتصاب، تجلی رشد اعتراض طبقه کارگر هند و جهان است. اعتصاب دیروز هند از پی اعتصابات و تظاهرات چشمگیر امریکا، اروپا، چین و سایر کشورها علیه یورش حکومت ها و ابرشرکت ها به مشاغل و استانداردهای زندگی و کار می آید.

با این وجود، هدف اتحادیه هایی که فراخوان به اعتصاب دادند- به ویژه آن هایی که وابسته به احزاب پارلمانی استالینیست اصلی هند هستند، یعنی «حزب کمونیست هند-مارکسیست» (CPM) و «حزب کمونیست هند» (CPI)- فرونشاندن و مهار کردن اپوزیسیون کارگری در برابر احزاب حکومتی است؛ یعنی بیش از هر چیز به معنی مطیع ساختن کل اپوزیسیون کارگری در برابر «حزب کنگره ملی هند»، به عنوان حزب حاکم سنتی بورژوازی هند.



میزان حمایت از اعتصاب روز جمعه بر حسب بخش و ایالت متغیر بود. کارگران بانک های دولتی، بیمه، مخابرات و خدمات پست همراه با کارکنان شرکت های متعلق به حکومت مرکزی در بخش های زغال سنگ و گاز و نفت در اعتصاب شرکت داشتند. کارگران خواهان دستمزدهای بالاتر، امنیت شغلی و اجتماعی و پایان خصوصی سازی و لغو تغییرات به نفع سرمایه گذاران در قوانین کار هستند.

ایالت های جنوبی «کرالا» و «کارناتاكا»، ایالت شرقی «اودیسا» و ایالت های شمالی «هاریانا» و «پنجاب»، اکثراً به حالت تعطیلی درآمدند. کارگران در شهرهای مختلف این ایالت ها به تظاهرات اعتراضی پیوستند. همچنین چندین تظاهرات در ایالت های جنوبی «چنای» و «ویساکاپاتنام»، پایتخت کشور «دهلی نو» و ایالت شرقی «بنگال غربی» برگزار شدند. در «کرالا»، حکومت «جبهه دموکراتیک چپ» (LDF) به رهبری «حزب کمونیست هند-مارکسیست» که به تازگی انتخاب شده است، در تلاش برای پنهان سازی سیاست های اقتصادی خود به نفع شرکت ها از اعتصاب حمایت کرد.

در «بنگال غربی»، کارگران شاغل در نهادهای حکومت مرکزی با وجود تهدید از سوی حکومت ایالتی «حزب کنگره ترینامول» (TMC) به اعتصاب پیوستند. از آن جا که کارگران در صورت شرکت در اعتصاب با مجازات جدی رو به رو می شدند، حمل و نقل عمومی و ادارات دولتی در این ایالت کماکان به کار ادامه دادند. با این وجود حضور شمار کمتر مردم در جاده ها مشهود بود. پلیس ایالتی در تلاش برای سرکوبی اعتصاب و اعتراضات،

قریب به ۲۰۰ تن را بازداشت کرد. در «کلکته»، پایتخت «بنگال غربی» و سایر شهرها نیز اراذل و اوباش سازمان یافته «حزب کنگره ترینامول»، ضد تظاهراتی را علیه اعتصاب به راه انداختند و در شرف خشونت فیزیکی و درگیری با اعتصاب کنندگان بودند.

در شرایط رشد اعتراضات طبقه کارگر، استالینیست ها در حال تعمیق همکاری سیاسی خود با «حزب کنگره» هستند که نخستین ائتلاف انتخاباتی آن ها در انتخابات مجمع ایالتی آوریل-مه در «بنگال غربی» از جمله نمونه های آن است. آن ها همچنین به اسم «مبارزه برای دموکراسی» علیه حملات خشن حکومت ایالتی TMC در «بنگال غربی»، در صف «حزب کنگره» قرار گرفته اند.

در واقع «حزب کنگره»، هم مسئول آغاز سیاست هایی است که «مودی» هم اکنون مشغول گسترش شان است و هم مسئول ایجاد زمینه های عروج حزب شووینیست هندوی «مردم هند» به یک قدرت ملی. سال ۱۹۹۱، «حزب کنگره» اصلاحات اقتصادی بورژوازی هند را با هدف تبدیل این کشور به انبار نیروی کار ارزان سرمایه جهانی آغاز کرد و به علاوه نقشی محوری در ایجاد یک ائتلاف سیاسی با امپریالیسم امریکا داشت.

«مودی» که در زمان اجرای برنامه ضد مسلمانان در سال ۲۰۰۲ وزیر ارشد «گجرات» بود، ماه مه ۲۰۱۴ از سوی نخبگان حاکم هند به قدرت رسانده شد تا اصلاحات اقتصادی مشوق سرمایه گذاران را با بی رحمی تمام پیش ببرد.

حکومت «مودی» از سوبسیدها و هزینه های اجتماعی کاسته و به کاهش سرمایه گذاری و خصوصی سازی جزئی شرکت های بخش عمومی و گشودن درهای بخش هایی نظیر بیمه و مالیه به روی سرمایه خارجی سرعت بخشیده است. «مودی» در آخرین اقدام خود مقدار «مالیات تنازلی بر کالاها و خدمات» (GST) را افزایش داد تا بار مالیاتی را بیش از پیش بر دوش کارگران و زحمتکشان روستایی بیندازد.

«مودی» به موازات این سیاست ها و تمهیدات ریاضتی، از طریق گسترش پیوندهای نظامی-استراتژیک هند با امریکا نیز کشور را به تحركات جنگی واشنگتن علیه چین نزدیک تر کرده است. روز دوشنبه، هند «تفاهمنامه تبادل لجستیک» (LEMOA) را با امریکا امضا کرد که به کشتی ها و هواپیماهای جنگی امریکا اجازه دسترسی به پایگاه های هند را می دهد.



با وجود رجزخوانی های «مودی» و وزیر مالیة او «آرون جایتلی» مبنی بر رشد بیش از ۷ درصدی اقتصاد، کارگران سراسر کشور با افزایش بهای مواد غذایی، رشد بیکاری و فقر رو به رو هستند. طبق یکی از پژوهش های جدید طی دوره ۱۲ ماهه اخیر از هر تقریباً ۱۰ میلیون جوانی که قدم به بازار نیروی کار می گذارند، کمی بیش از یک صد هزار تن قادر به یافتن شغل در هشت بخش کلیدی و کاربر می شوند. هفتاد درصد کل جمعیت مجبور است با کم تر از ۲ دلار در روز زندگی کند.

در عین حال سیاست های اقتصادی راستگرایانه ای که هم «حزب کنگره» و هم «حزب مردم هند» دنبال می کنند، منجر به ثروت های سربه فلک کشیده ای برای یک اقلیت ناچیز از جمعیت هند شده است. هند بیش از هر کشور آسیایی دیگری به غیر از چین و ژاپن میزبان مولتی ملیونها است و با داشتن ۸۴ میلیارد، پس از امریکا و چین و آلمان رتبه چهارم جهان را به خود اختصاص داده.

در این شرایط دوقطبی اجتماعی، حکومت «مودی» با تشدید عرق هندوئیسم برای تفرقه انداختن در درون طبقه کارگر و ایجاد بستر تهاجم همه جانبه به حقوق دمکراتیک واکنش نشان داده است. هرگونه ضدیت با سیاست های بورژوازی هند، برچسب «ضد ملی» می خورد.

در این بین استالینیست ها در واکنش به رشد اعتراضات اجتماعی و به اسم دفاع از «سکولاریسم» و «دمکراسی» تلاش هایشان را برای انقیاد سیاسی طبقه کارگر به احزاب دستگاه بورژوازی -خاصه «حزب کنگره» و احزاب محلی نظیر JD و BJD و DMK- دوچندان کرده اند. تمام این احزاب محلی با اشتیاق از اصلاحات اقتصادی نئولیبرالی و صف بندی نزدیک تر هند با تحرکات جنگی امریکا حمایت کرده اند و به علاوه جزئی از حکومت های تحت امر «حزب مردم هند» بوده اند.

۳ سپتامبر ۲۰۱۶

## کشتار وواهاکا و فوران مبارزه طبقاتی در مکزیک

نیل هارت

روز یکشنبه، ۱۹ ژوئن، نیروی تا دندان مسلح پلیس فدرال مکزیک با مسلسل به طرف جمعیتی متشکل از ۵۰۰ معلم اعتصابی و هواداران شان که بزرگراهی را در شهر فقیرنشین «نوپیکستان» در ایالت جنوبی «وواهاکا» بسته بودند، شلیک کرد و دست کم ۱۳ کشته و ده ها مجروح برجای گذاشت.

این کشتار نشان می دهد که طبقه حاکم مکزیک برای حمله به کارگران به چه توحشی متوسل خواهد شد و هیچ اعتراض و مخالفتی را برنخواهد تافت.

جان باختگان که اکثراً جوان بودند، در دفاع از آموزش عمومی دست به اعتراض زده بودند. معلم سراسر مکزیک، به خصوص در ناحیه عمیقاً فقیر جنوب شرقی مکزیک، علیه تلاش های پرزیدنت «انریکه پینیا نیتو» برای خصوصی سازی آموزش و پرورش و اعمال روش های مستبدانه آزمون گیری و استخدام معلمان، دست به تظاهرات زده اند.

به دنبال کشتار یکشنبه گذشته، موجی از اعتراضات در سطح کشور علیه سرکوب و «اصلاحات» راست گرایانه - به عنوان جزئی از «پیمان مکزیک» رئیس جمهور با هدف کاستن از خدمات اجتماعی - ظاهر شده است. هزاران تن از کارگران، جوانان و دهقانان در مراسم خاکسپاری جان باختگان در «نوپیکستان» شرکت کردند. ساکنین از آن زمان سنگرهایی را که طی عملیات پلیس تخریب شده بودند بازسازی کرده اند.

روز چهارشنبه، ۲۰۰ هزار پزشک و پرستار در همبستگی با معلمان و علیه تلاش های حکومت برای خصوصی سازی نظام تأمین اجتماعی فدرال و نظام بهداشتی دست به اعتصاب زدند. دانشجویان دانشگاه های بزرگ مکزیک نیز همین هفته در اعتراض به حمله یکشنبه و تلاش های فعلی حکومت برای افزایش هزینه های آموزشی، از حضور در کلاس های درس خودداری کردند.

والدین ۴۳ دانش آموزی که به دست حکومت مکزیک در سپتامبر سال ۲۰۱۴ «مفقود» شدند، پس از این که حکومت «پینیا نیتو» تنها تحقیقات مستقل درباره این حمله را مختومه اعلام کرد، به تور اعتراضی خود در کشور ادامه می دهند.

الیگارش مکزیک، از طریق «پیمان مکزیک» با پشتیبانی امپریالیسم امریکا، در جستجوی انتقال عظیم ثروت طبقه کارگر مکزیک به بانک ها و ابرشرکت ها است.

«روبرتایاکوبسن»، سفیر امریکا در مکزیک، روز بعد از حمله در «وواهاکا» برای اعلام حمایت از اصلاحات «پنیا نیتو» با وی دیدار کرد. «یاکوبسن» پس از ابراز تأسف سرسری و ریاکارانه نسبت به کشتار «نوچیکستان» تأکید کرد که «فرصت های همکاری دوجانبه» میان امریکا و مکزیک، «هرگز بهتر از این نبوده است» و این که «تنها از طریق اتحاد حول مسأله آموزش و پرورش است که می توانیم در تعلیم و تربیت نیروی کار قرن بیستم و یکم موفقیتی حاصل کنیم».

احتمالاً پلیس فدرالی که در «نوچیکستان» تیراندازی کرد، افسران تعلیم یافته امریکا بوده اند که از سلاح های دریافتی از حکومت اوباما استفاده کرده اند. امریکا از طریق «طرح مریدا»، بالغ بر ۲,۳ میلیارد دلار صرف تسلیح و تعلیم پلیس مکزیک و نیروهای مسلح از سال ۲۰۰۸ کرده، و سلاح های مرگبار، پهباد، تجهیزات جاسوسی و هواپیما در اختیار آن ها قرار داده است.

به علاوه «ستاد فرماندهی شمالی ایالات متحده امریکا» صدها میلیون دلار صرف برنامه های آموزشی مجزایی کرده است که برخلاف «طرح مریدا»، مشمول هیچ یک از ماده ها و بندهای دست و پاگیر حقوق بشری نمی شوند. تنها در سال ۲۰۱۵ قریب به ۵ هزار نیروی پلیس و پرسنل نظامی مکزیک در پایگاه های امریکایی تعلیم دیدند.

ریشه های اصلاحات آموزشی «پیمان مکزیک» به برنامه های مشابهی برمی گردد که در امریکا و سراسر جهان اجرا شده اند. حکومت اوباما در شهرهای دیترویت و شیکاگو برای کاهش مزایای بازنشستگی و دستمزدها، تعطیلی مدارس و سیاست های غیردمکراتیک آزمون گیری از میلیون ها معلم، همکاری نزدیکی با اتحادیه های کارگری داشته است.

صعود دوباره مبارزه طبقاتی، به خصوص مبارزه معلمان، نه یک پدیده صرفاً مکزیک، که پدیده ای بین المللی است. در دیترویت هزاران معلم در اعتراض به وضعیت مخروبه مدارس شهر دست به «اعتصاب تمارضی» زدند. اعتصابات و اعتراضات مشابهی در شیکاگو، لس آنجلس، سیاتل و آتلانتا رخ داده اند. با رشد اعتراضات



نسبت به ضدّ رفرم‌هایی که رئیس‌جمهور موقت برزیل، «میشل تامر»، به کار گرفته است، موجی از اعتصاب معلمان و استادهای دانشگاه پنج ایالت این کشور را طی هفته‌های اخیر درنور دیده است.

طبقه حاکم مکزیکی در واکنش به رشد اعتراض اجتماعی و صعود دوباره مبارزه طبقاتی تنها دست به دامن خشونت دولتی نشده است. بلکه گروه‌های مختلف «چپ» یا حتی «سوسیالیست» خودخوانده را در تلاش برای خلع سلاح اعتراضات اجتماعی و جلوگیری از این که اعتراضات طبقه کارگر شکل مستقل انقلابی به خود بگیرد، جلو انداخته است.

«آندرس مانوئل لوپس اوبرادور»، شهردار سابق مکزیکی و کاندیدای سابق ریاست جمهوری از «حزب انقلاب دمکراتیک» (PRD)، که هم‌اکنون رهبری حزب «جنبش احیای ملی» (Morena) را به دست دارد، در این میان نقشی کلیدی ایفا کرده است. اوبرادور این حزب جدید را سال ۲۰۱۴ به دنبال انشعاب از حزب به اصطلاح چپ «انقلاب دمکراتیک» بنیان گذاشت. اوبرادور که سال ۲۰۱۸ نامزد ریاست جمهوری خواهد شد، تعهد کرده است که «مکزیکی را از طریق فرایند انتخاباتی متحول کند».

به دنبال اعلام یک جنبش رو به گسترش از اعتصابات و اعتراضات در همین هفته، «لوپس اوبرادور» ویدیویی را منتشر کرد و در آن خواهان راهپیمایی اعتراضی ملی برای روز یکشنبه ۲۶ ژوئن علیه «مافیای سیاسی» و «محافظه کاران ریاکار» شد. در این ویدیو او می‌گوید که این تظاهرات علیه فساد خواهد بود و این پرسش را مطرح خواهد کرد که «چرا انسان دوستی را انتخاب نکنیم؟ چرا دنبال سازش و صلح نباشیم؟». در مورد اعتصاب و از کار دست کشیدن معلمان نیز او خواهان «گفتگو» با دولتی است که هرگونه مصالحه را کنار گذاشته است.

حزب «جنبش احیای ملی» آماده می‌شود که همان نقش «سیریزا» در یونان و «پودموس» در اسپانیا را ایفا کند. این حزب در انتخابات ۵ ژوئن اکثریت کرسی‌ها را در مجلس مؤسسان مکزیکوسیتی به دست آورد. پس از سقوط حمایت‌ها از «حزب انقلاب دمکراتیک»، در حال حاضر بسیاری به استقبال این حزب به عنوان پیشروترین حزب «چپ فراگیر» شتافته‌اند. «حزب انقلاب دمکراتیک» با رأی دادن به «پیمان مکزیکی» و ایفای نقش در اجرا و پنهان‌سازی کشتار «آیوتسیناپا» و ائتلاف‌های انتخاباتی خود با حزب راست‌گرای «اقدام ملی» (PAN) تماماً به عنوان یک حزب راست‌گرا افشا شده است.

حزب «جنبش احیای ملی» همانند همتایان خود در یونان و اسپانیا، یک حزب ناسیونالیست، حامی سرمایه داری و ضدّ سوسیالیست است. لفاظی های رادیکال آن با این هدف طراحی شده اند که دست و پای طبقه کارگر مکزیک را به دولت آغشته به خون مکزیک ببندد. اگر این حزب به قدرت برسد، همان نقشی را ایفا خواهد کرد سیریزا در یونان کرد؛ یعنی «پیمان مکزیک» را در همکاری نزدیک با امپریالیسم امریکا تقویت خواهد کرد و در صورت لزوم با خشونت و سرکوب به اعتراضات طبقه کارگر واکنش نشان خواهد داد.

طبقه کارگر مکزیک نمی تواند با انقیاد خود به احزاب بورژوایی نظیر «حزب جنبش احیای ملی» و بر پایه ناسیونالیسم، مشکلات حادی را که هم چون طاعون گریبانگیر جامعه مکزیک شده اند حل کند. تنها راه حل این مشکلات، مبارزه انقلابی متحد با برادران و خواهران طبقاتی آن ها در سراسر جهان، از جمله امریکا است.

۲۵ ژوئن ۲۰۱۶